



بله اگر چنین باشد، یعنی ما در حال خروج از سنت سن آگوستینی هستیم. سن آگوستین انسان را دچار گناه نخستین می‌داند؛ گناهی که تا ابد همراه اوست، در پروتستانتیسم هم این مقوله خود را نشان می‌دهد. طبق این برداشت انسان به‌دلیل این گناه نخستین همواره محکوم است و بر زندگی او جبری حاکم است. مولینا ما می‌کوشد اثبات کند هیچ جبری حاکم بر زندگی انسان نیست، بنابراین انسان مسئولیت اجتماعی دارد و باید از آن به نیکی استفاده کند. انسان البته در چنین برداشتی در کنار وظیفه، حق هم دارد و وقتی خداوند به‌عنوان قدرتمندترین نیروی هستی شما را مجبور به انجام عملی نمی‌کند، پادشاه نیز چنین حقی ندارد.

«در باره جبارکشی نیز بحثی در کتاب مطرح شده که طی آن می‌شود پادشاهی را که روی به جباریت می‌آورد، کشت.

این سخن ماریاناست و سونارس هم تا حدی با آن موافق است. سونارس نسل سوم متفکران مکتب سالامانکاست. از نظر ماریانو در کتاب مهم «پادشاه و نهاد پادشاهی»، مشروعیت حاکم در گروی عدالت اوست. بنابراین پادشاهی که عدالت نوزد، باید کناره گیری کند. اما اگر کناره گیری نکرد، مردم حق دارند چنین جباری را از تخت به زیر کشند و حتی بکشند. این نگاهی ویژه است برآمده از درکی که از آزادی فردی وجود دارد و می‌گوید انسان‌ها در سرنوشت خود موثر هستند. بنابراین واگذاری سرنوشت انسان‌ها به دست خودشان یا همان حق تعیین سرنوشت و حق اداره جامعه توسط مردم هم از همین جانشأت می‌گیرد. چنین تعبیری میان قدرت پادشاه و الوهیت نیز فاصله‌ای جدی می‌اندازد؛ گویی ماندگاری پادشاه نه خواستی الوهی که برآمده از دادگری اوست، خدا و دین هم فقط پادشاه عادل را تایید می‌کنند. در غیر این صورت مردم تعیین‌کننده وضعیت او خواهند بود. یکی دیگر از کارهای مهم سونارس، پاسخ دادن به پرسشی است که از یونان باستان وجود داشته و آن اینکه عمل چه پیوندی با عقلانیت عمل دارد؟ برای نمونه خداوند هم اراده دارد هم عقل. سوال این است که عقل خداوند بر اراده او حاکم است یا برعکس؟ یا به‌شکلی دیگر، خداوند کار غیرعقلانی انجام نمی‌دهد، یا این خدا هر چه کند درست است و آن را باید عقلانی نامید، حتی اگر عقل بشر نتواند درستی آن را فهم کند؟

«مشابه‌نزع اشاعر و معتزله…

دقیقاً. سونارس به‌طور مشخص در این بحث از مباحث دو متکلم اشعری یعنی غزالی و امام فخر رازی استفاده کرده است. در بحث سونارس اراده الهی مستقل از حاکم بر عقل الهی دانسته شده و حسن و قبح عقلی وجود ندارد بلکه ترجیح اراده است که امور را پیش می‌برد. تا اینجا بحث را غزالی و امام فخر رازی هم گفته‌اند، اما آن گام بعدی که سونارس برمی‌دارد و این متفکران مسلمان برنی‌ماند این است که از بطن چنین ایده‌ای، مقوله قرارداد اجتماعی استخراج شود. در سنت اسلامی اگر اراده خداوندی است که اهمیت دارد، حاکم به‌عنوان جانشین خداوند اراده قاهری است که تمام رعایا باید از او تبعیت کنند. حال اگر حاکم جائز باشد شاید بشود علیه او قیام کرد. این را در غزالی به‌صورت کم‌رنگی می‌توان دید. چنین قیامی اما نزد سالامانکایی‌ها بسیار پررنگ است، جدا از قیام علیه حاکم جانر بحث مهم این است که چگونه می‌توان از این مناسبات قرارداد اجتماعی استخراج کرد. بگذارید به ایده هابز وقت کنیم. او هم بسیار متأثر از سالامانکایی‌هاست، هم با اولویت اراده بر عقلانیت شروع می‌کند. هابز می‌پذیرد که اراده مردم بسیار مهم است اما می‌گوید مردم اراده‌شان را به پادشاه و قدرت حاکمی به‌نام لویاتان تفویض کرده‌اند که حق دارد برای تأمین امنیت، آزادی افراد را محدود کند. روسو اما این را نمی‌پذیرد و قدرت را نه به لویاتان بلکه به مردم و اراده عمومی همگانی می‌دهد. چنین اراده‌ای البته ممکن است در برابر قانون طبیعی هم بایستند. سالامانکایی‌ها به همین دلیل به‌طور مشخص درباره انواع قوانین (الهی، انسانی، طبیعی و عرفی) بحث‌هایی جدی کرده‌اند. چنین چیزی هم در جهان اسلام دیده نمی‌شود.

«نقدهایی اما به همین اراده عمومی روسویی شده است. برخی آن را دستمایه فاشیسم دانسته‌اند و می‌گویند، وقتی بی‌بیزیم «صدای مردم صدای خداست» تندروی‌هایی پدید می‌آید.

این بحثی قدیمی است. افلاطون هم به همین دلیل دموکراسی را مردود می‌شمارد. در چنین بحثی، نگرانی از قدرت عامه بی‌چیزی است که تا گاه‌ان چون سیل جاری می‌شود. چنین حکومتی را انتخاب‌گان نمی‌پذیرند. ارسطو برای حل این مشکل بر جمهوری یا پولییتی مبتنی بر طبقه متوسط تأکید دارد. این ایراد به روسوشیبه این است که کسی بگوید ممکن است از دموکراسی سوء استفاده شود. بله چنین امکانی وجود دارد اما اینکه رایش سوم با فریبکاری توده‌ها به قدرت برسد، دلیل نمی‌شود که از دموکراسی دست بشوییم.

«نگاه سالامانکایی‌ها در این میان بیشتر به نگاهی که بعدتر روسو ابراز داشت، نزدیک است؟

بله. زیرا در نه‌بایت می‌گویند شاه قدرت فائقه نیست و قدرت از آن مردم است. درواقع این سالامانکایی‌ها هستند که راه را برای روسوپاز می‌کنند. هابز اما در این ایده که اراده خداوند در اراده شاه و لویاتان تجلی کرده است، باقی می‌ماند.

«معمولاً وقتی صحبت از قرارداد اجتماعی می‌شود در میان نام هابز و روسو، نام جان لاک هم می‌آید. نگاه لاک در بحث قرارداد اجتماعی به‌طور ویژه بر مالکیت خصوصی استوار است. نسبت سالامانکایی‌ها با لاک چگونه است؟

لاک خود به تأثیرپذیری از آنها اقرار کرده است. جز او البته هوگو گروسیوس (یا هوخو خروتسیوس) و کانت نیز چنین اقراهایی داشته‌اند. نزد لاک مالکیت شخصی محترم است. سالامانکایی‌ها هم چنین فکر می‌کنند اما جز این آنها به‌شدت به مشروعیت مالکیت نیز بها می‌دهند؛ اینکه مالکیت افراد از کجا پدید آمده و مالکیت آنها مشروع و عادلانه است یا نه؟ سالامانکایی‌ها اینجا بر خلاف آزادگان را به‌لبرتاریان‌ها عمل می‌کنند. لیبرتاریتیسم از خاستگاه مالکیت و ثروت نمی‌پرسد و بر خودتنظیم گری بازار هم تأکید دارد.

سالامانکایی‌ها با چنین روندی موافقت ندارند و بر بازار حد می‌زنند. رقیب سالامانکایی‌ها در آن دوران البته افکار کسی چون ماکیاوولی است که می‌کوشد اخلاق را از سیاست جدا کند. سالامانکایی‌ها اما مصرانه با پایبند اخلاق هستند. البته باید تفسیری در چار چوب زمانه از این پایبندی به اخلاق داشته باشیم. نمی‌توان انتظار داشت سالامانکایی‌های متأثر از توماس و ارسطو برای نمونه به حقوق زنان آنگونه توجه کنند که امروز رایج است. شاید به همین دلیل باشد که سالامانکایی‌ها را جزو سنت‌های محافظه‌کار هم دانسته‌اند. بدیهی است که آنها به سنت‌های کاتولیکی تعلق دارند و این سنت را در بُعد الهیاتی و فلسفی زیر سوال نمی‌برند. در عین حال به اخلاق گرایی آنها هم باید توجه کرد. با این حساب آنها مالکیت مبتنی بر تصرف را قبول ندارند و در بازار هم برای اولین بار و با در نظر گرفتن همه پارامترها نظیر عرضه، تقاضا، کمیابی و… مفهومی رابداع می‌کنند به‌نام «سود عادلانه». با دولد نیز مخالف هستند اما نه به‌آن اندازه که لیبرتاریان‌ها خواستار احای دولت می‌شوند یا آن را بسیار کوچک می‌خواهند. سالامانکایی‌ها معتقدند دولت باید باشد اما نباید بزرگ و شبیه لویاتان بشود. جان لاک و جان استوارت میل هم به‌عنوان پدران لیبرالیسم، زمینه را باز می‌گذارند برای شکل گیری سنتی به‌نام چپ لیبرال. در لیبرالیسم آنها هم هر مالکیتی مجاز نیست و مالکیت بی حساب و کتابی که آزادی افراد دیگر را مخدوش کند، معتبر نیست.

«هایک هم در نقدی که بر جان استوارت میل دارد از دو سنت لیبرالی رونمایی می‌کند؛ لیبرالیسم علیه لیبرالیسم. از این سوال که بگذریم، سالامانکایی‌های کاتولیک چه رابطه‌ای را میان دولت و کلیسا مطلوب می‌دانستند؟

بخش عظیمی از قدرت امپراتور در اسپانیا و پرتغال از کلیسا نشأت می‌گرفت. سالامانکایی‌ها با نقد حکومت، به‌طریزی غیر مستقیم به کلیسا هم این پیام را ارسال می‌کنند که نباید از پادشاهی که عادل نیست و فقط شعارهای مسیحی می‌دهد حمایت کرد. البته تا آنجا که به‌نهاد کلیسا نقد مستقیم وارد کنند، جلونی‌روند. یکی از نقدهایی هم که به سالامانکایی‌ها شده این است که در برابر تفتیش عقاید سکوت کردند. جز این گاهی پروتستان‌ها را هم نقد می‌کردند که چرا چنین با کلیسای کاتولیک در افتاده‌اید؟

«یکی دیگر از مباحث کتاب به مفهوم «جنگ عادلانه» نزد سالامانکایی‌هایی‌پرداز و از همین منظر آنها با جنگ‌هایی که با مسیحی کردن کافران توجیه می‌شدند مخالفت می‌کردند. آن جنگ‌ها ما را به یاد پروژه‌های ملت‌سازی و جنگ‌های بوش در افغانستان و عراق می‌اندازد که در دوران معاصر بعضی آن‌ها را شبیه جنگ‌های صلیبی جلوه می‌دهند.

از نظر سالامانکایی‌ها جنگ عادلانه دو حالت دارد: اول، تدافعی و دوم، وقتی شخصی شده باشد که با دخالت و جنگ، عدالت نجات داده می‌شود. در غیر این صورت هر جنگی که به‌خواهد عدالت را مستمسک قرار بدهد اما در پشت آن نیاتی جهانگشایانه و متصرفانه وجود داشته باشد، نامشروع است. اینجا نیز می‌توان ردپای تأثیر سالامانکایی‌ها بر منشور ملل متحد را که همگان بر آن تأثیر اذعان دارند، دید. گروسیوس هم که از بزرگان حقوق بین الملل است مشابه چنین نظری را ابراز می‌کند. در اعلامیه جهانی حقوق بشر اگر از جنگ تدافعی بگذریم، جنگ با کشوری دیگر وقتی مقبول است که «داخله بشردوستانه» باشد. البته در عمل تشخیص چنین اموری آسان نیست. برای نمونه جان رالز هم این ایده‌ها را دارد اما وقتی می‌دید آمریکا از این ایده‌ها سوء استفاده می‌کند، اعتراضی نمی‌کرد. **«از دیگر موارد مبتلابه جهان امروز که در اندیشه سالامانکایی‌ها هم دیده می‌شود، یکی مهاجرت است و دیگری تجارت بین المللی؛ برای نمونه همین سیاست‌های نوترکانتیلیستی در امپدور زمینه‌ترفته‌ها…**

مهاجرت افراد به‌مثابه انسان‌های آزاد به سرزمین‌های دیگر مانعی ندارد مگر اینکه انسان تحت فشار و به‌رغم میل اش مجبور به جلائی وطن بشود. از نظر سالامانکایی‌ها، مقصر اصلی چنین مهاجرتی حاکمیت است زیرا طبق نگاهی که آکونیناس دارد، هم قانون الهی، هم قانون طبیعی این حق طبیعی را به انسان‌ها می‌دهد که به‌بهترین شکل زندگی کنند. بنابراین اگر در جامعه‌ای شرایط برای بهترین زندگی فراهم نیست، حاکمیت را باید مقصر دانست. سالامانکایی‌ها علاوه بر عدالت به‌طور کلی، به عدالت توزیعی هم گرایش دارند و بر آزادی مطلق بازار حد می‌زنند. از این منظر به برابری فرصت‌ها و استفاده از امکانات به‌شکل برابر برای همگان نیز توجه می‌کنند و می‌گویند، اگر چنین باشد افراد دلبلی ندارند که مهاجرت کنند.

«واکنش مشروع دولت‌ها و ملت‌های دیگر در قبال مهاجران از نظر سالامانکایی‌ها چه مختصاتی دارد؟

در اینجا سالامانکایی‌ها توصیه اخلاقی دارند که اگر افرادی خلاف میل‌شان تاگزیر شوند در کشور خود دور شوند، آنها را بپذیرند. خداوند همه جهان را برای تمام انسان‌ها آفریده و هر کسی حق دارد جایی سکنی گزیند که خوشحال‌تر است. البته قونین، مرزها و موانعی به‌وجود آمده‌اند. با این همه باز سالامانکایی‌ها توصیه می‌کنند که مهاجران درمانده را باید جذب کرد. دلیل چنین رویکردی نیز این است که نزد سالامانکایی‌ها، فردگرایی در نه‌بایت از جامعه‌گرایی مهمتر است. این نشانه‌ای از فکر لیبرالی و تأکید بر کرامت انسانی است که در مکتب سالامانکا بر آن بسیار تأکید می‌شود.

«مکتب سالامانکا به سیاست‌های پولی توجه زیادی دارد. این نیز نکته مهمی است و این سوال را پیش می‌آورد که می‌توان میان بحث‌های مکتب سالامانکا در این زمینه و افکار کسانی چون فون هایک، قربانی یافت؟

محور هر حرکت سالامانکایی‌ها، عدالت است و آزادی‌های فردی نزد آنها نیز با عدالت سنجیده می‌شود. آزادی کسب‌وکار نیز چنین است. درباره سیاست‌های پولی باید گفت، سالامانکایی‌ها به دو چیز بسیار اهمیت می‌دهند؛ یکی نظریه مقداری یا کمی پول است و دیگری ثبات پول ملی. در مورد اولی از نظر سالامانکایی‌ها، مقدار پول در گردش رابطه مستقیم دارد با تورم؛ بنابراین افزایش حجم نقدینگی،

دوشنبه ۱۹ خرداد ۱۴۰۴
سال چهارم - شماره ۸۰۵
www.hammihanonline.ir

به‌خودی خود تورم‌زا است. همین ایده باعث شکل گیری بانک‌های مرکزی در کشورها شد زیرا وظیفه این بانک‌ها کنترل حجم نقدینگی است. برای این امر هم باید استقلال کامل داشته باشند. در همین زمینه پشتوانه مالی یا همان طلا هم برای سالامانکایی‌ها اهمیت پیدا می‌کند و آنها شاه را نقد می‌کنند که مقدار فلز گرانبها را در هر سکه کم می‌کند و برای مثال به‌جای طلا، مقداری مس نیز قاطی آن طلای می‌کند، اما به‌جای آن تعداد سکه بیشتری به بازار تزریق می‌کند. چنین عملی جدا از اینکه تقلب است و شاه پول طلاهای مانده را در جیب می‌گذارد، باعث تورم هم می‌شود. نکته دوم هم اینکه، آنها پول ملی را ناموس هر کشوری می‌دانند و معتقدند کسی حق ندارد اجازه بدهد ارزش پول ملی کاهش پیدا کند.

«مکتب سالامانکا مقارن دوره صفویه در ایران است؛ دوره‌ای

که علمایی چون شیخ بهایی و علامه مجلسی می‌گفتند در برابر ستمکاری شاهان، یا باید برای پادشاه دعا کرد که به راه راست هدایت شود یا برای رعایا باید گریه کرد. در عمل هم شاهد شکل گیری نظریه‌ای برای مقاومت در برابر جباریت نیستیم. فیلسوف شاخص ما در این دوران ملاصدراست که اونیز نظریه و فلسفه سیاسی ندارد.

آنچه به شکل گیری مکتب سالامانکا منجر شد مجموعه‌ای از عوامل است؛ از رنسانس تا اوماننیسم، از تأثیر قانون رومی تا سنت دانشگاه و… برای مثال در ایران دوره میانه دانشگاه پدید نیامد و تازه در سال ۱۳۱۳ دانشگاه بنیاد گذاشته شد. وجود دانشگاه اجازه می‌دهد که حقوق، اقتصاد و سیاست که به‌زندگی واقعی مردم ارتباط دارند، به‌طور جدی تدریس شوند. تقابلی نیز میان دو نوع نخبه‌پدیدی می‌آید؛ نجای درباری و نخبگانی فکری دانشگاهی. در این رقابت، نجبا نیز برای عقب نماندن از رقبا، راهی دانشگاه می‌شوند. در ایران و جهان اسلامی چنین چیزی شکل نگرفت. گندی شاپور از همین رفت‌ونهاد دانشگاهی دیگری قوام نیافت. تفکر حاکم بر فلسفه اسلامی نیز هیچ‌گاه نخواست آن را از حوزه‌های علمیه و محافل سنتی بیرون آورد. در اروپا چنین نبود به‌خصوص پس از اختراع چاپ، اندیشه‌های فلسفی به‌سرعت پراکنده شدند و رشد کردند. در کنار این آنها کسانی چون افلاطون و ارسطو را داشتند که آثارشان بر جای مانده بودند. درست است که اسپانیایی‌ها از طریق جهان اسلام با یونانی‌ها آشنا شدند ولی به‌گونه‌ای پویا به آن سنت توجه کردند. در جهان اسلام فلسفه، هم محدود به محافل کوچک بود، هم بسیار متأثر از الاهیات و هم از توجه به عقل گرایی محض و منطقی قیاسی خارج نشد و به‌تعبیری درگیر بحث‌های الاهیاتی و ذهنی ماند. فلسفه هم باید جهان را تعبیر کند و هم تغییر دهد. در میان ما تغییر جهان در دستور کار فلسفه قرار نگرفت. پس از ملاصدرا در تعبیر جهان هم متوقف شدیم و جز برخی اندیشه‌های ملاهادی سبزواری در فلسفه و کلام، اتفاق مهمی رخ نداد. در سالامانکا استقلال فلسفه از الاهیات دیده می‌شود. آنها به‌سوی دانش‌های تجربی تر رفتند و با مسائل جامعه هم درگیر شدند. عقل آکونیناس شباهت‌هایی با عقل معتزله دارد. اما اشاعره در پیوند با حکومت چنان معتزله را نابود کردند که راهی برای سنتزهای بعدی باز نشد. در اقتصاد نیز می‌بینیم که بزرگان جهان اسلام توجه به این مقوله را دهن شأن خود می‌دانستند. بنابراین اگر در ایران نیز فلسفه به قدرت و الاهیات پیوند نمی‌خورد، شاید وضع دیگری پدید می‌آمد. البته کسی چون غزالی حاضر به همکاری با شاه نبود (بگذریم که در دوره‌ای تنها حجت‌الاسلام و رئیس نظامیه بغداد بود) اما این کافی نبود. در مکتب سالامانکا کسی چون ماریانو تحت فشار قرار گرفت. کتاب درباره تغییر پول او کارش را به دادگاه تفتیش عقاید کشاند. کتاب سونارس را در لندن سوزاندند. با این همه محکم بر سر مواضع‌شان ایستادند. چنین کسانی در میان ما اگر هم پیدا شدند، کسانی چون منصور حلاج، عین‌القضات همدانی و سپهروردی بودند که نگاهشان به آسمان بود، نه زمین. سالامانکایی‌ها اما ما می‌پای در زمین داشتند، هم نگاهی به آسمان.

«سوال پایانی من این است که برای امروز ما ایرانیان، مکتب سالامانکا چه آورده ویژه‌ای دارد؟

اگر منظور از «ما» حاکمیت سیاسی و کلیت پوزسیون، یا حتی آن دسته از اپوزسیون باشد که در بی حفظ اخلاق، دین و معنویت‌اند، مکتب سالامانکا می‌تواند منبعی غنی برای درس آموزی باشد. سالامانکایی‌ها می‌آموزند که حد دین و سیاست کجاست و چگونه می‌توان آن‌ها را پیوند داد. توصیه‌ها آنها درباره نحوه حکمرانی نیز مهم است. در وضعیت کنونی بخش‌های انتصابی حاکمیت نسبت به بخش‌های انتخابی، قدرت بس بیشتری دارند. نمایندگان واقعی مردم در مجلس حضور ندارند. مردم از انتخابات روی گردان شده‌اند و شکاف میان ملت و دولت پدید آمده است. می‌توان حتی قرارتی از نظر سالامانکایی‌ها به دست داد که مطابق آن، بدترین حکومت دموکراتیک از بهترین حکومتی که ادعا می‌کند اما پاسخگو نیست، بهتر است. بنابراین تمام کسانی که خواستار ابقای حاکمیت هستند، باید تن به اصلاحات ساختاری بدهند. این نیازمند پاسخگویی در برابر مردم و تقویت نهادهای انتخابی است. اینک افرادی با رأی کمتر از ۱۰ درصد حوزه انتخابی وارد مجلس شده‌اند و تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌سازی برای کشور دارند. سالامانکایی‌ها می‌گویند، این راه حکومت‌کردن نیست. اپوزسیون نیز می‌تواند بنا به آموزه‌های این مکتب به جامعه‌ای بیاندیشد که در آن دین نه در نقش نیروی مسلط، بلکه در نقش مشاور، توصیه‌کننده و ناظر، جایگاه و احترام خود را حفظ کند. بنابراین کسانی که غوغه‌دین دارند، از سالامانکایی‌هایی‌آموزند که یگانگی دین و سیاست مطلوب نیست. اشکالی ندارد که دین به سیاست بپردازد، اما عمل اش نباید سلطه‌گرانه و غیر پاسخگو باشد. در غرب سکولاریسمی شکل گرفت که به مردم اهمیت می‌دهد و در عین حال از حضور محترم‌مانه دین در جامعه تحت شرایط تکثرگرایانه معقول رالزی دفاع می‌کند. فلسفه‌پروزان ما نیز، چه متدین و چه سکولار، باید از سالامانکاییان بیاموزند که از برج عاج تعبیر جهان و بحث‌های نظری مابعدالطبیعی یا معرفت‌شناختی پایین‌بیاننده به مسائل زمینی تغییر جهان و بحث‌های مرتبط با حکمت عملی در حوزه‌های سیاست و اقتصاد نیز بپردازند.

روی صحنه

اجرای نمایشی چهار شعر

درباره نمایش به علی گفت مادرش روزی...

مجتبی میثمی

مدرس تئاتر

نمایش «به علی گفت مادرش روزی...»، اجرای نمایشی چهار شعر از شاعران معاصر (فروغ فرخزاد و مهدی اخوان ثالث)، کاری است بدیع، که به‌صورت تجربی و کارگاهی با حضور سه بازی گر جوان به اجرا درآمده است. اجرایی که در انتقال پیام و فضای شعرهای گزین شده با طراحی ساده اما هوشمندانه و نیز نقش آفرینی صمیمانه و دلنشین بازیگران به‌رغم کاستی‌های آن و عمدتاً ناشی از شرایط صحنه و امکانات اجرایی، موفق بوده و در نوع خود دستاوردی تازه برای کارگردان و درماتوز این کار نمایشی به‌شمار می‌رود. درواقع می‌توان گفت که هنرکار در این اثر به تجربه‌ی ارزشمندی دست یازیده است که امید است آثار آن را در کارهای نمایشی آتی او شاهد باشیم. دیدن، بررسی و نقد این اثر نمایشی خود می‌تواند ارتقای کارهای تجربی و کارگاهی- که اکنون در وضعیت خوبی به‌سر نمی‌برند- موثر افتند.

هنرکار در کار اخیر خود کوشیده است با حذف سایر آرایه‌های تئاتری از نوع دکور، لباس، گریم و موسیقی، بازیگر را در روایت نمایش، به اتکا بر بدن و روان خود، راهبری کند. نکته بس قابل تعمق دیگر، دشواری درک نوجوانان از شعر و فراتر از آن، بازآفرینی و روایت آن است، اما حاصل این اجرای کارگاهی نشانگر آن است که او و هنرجوان نپویش به خوبی از پس کار برآمده‌اند. گذشته از سبک کار، باید در انتخاب این چهار شعر برای اجرای نمایشی آن‌ها تعمق و تأمل بیشتری کرد. شعرهای گزین شده، بازتابی از فضای اجتماعی کنونی و آکنده از بیم‌و‌امید است. امید که در آینده از هنرکار، که خود به جریانی از تئاتر تعلق دارد (تئاتر زمان) و از پشتوانه‌ی نظری و عملی طلوانی و غنی بر‌خوردار است، همچنان شاهد آثار در‌خور این پیشینه‌ی پر‌بار باشیم. یادآور می‌شوم که هوشمند هنرکار خود از نوجوانی و از طریق زنده‌یاد رضا کلاه‌دوزان - که او نیز از دانش‌آموختگان گروه آن‌اهیتا بود- وارد کار تئاتر شد. سپس به کلاس‌های استادان مسلم این حوزه‌ی هنری و اجتماعی؛ زنده‌یادان استاد مصطفی اسکویی و بانوی تئاتر ایران مهین اسکویی راه یافت و سیستم استانیسلافسکی را فراگرفت. سال‌های مدیدی بانو اسکویی را همراهی کرد و در ویرایش، پانویشت و توضیحات ترجمه‌ی آثار استانیسلافسکی، او را یاری داد. در سال‌های پایانی زندگی این بانوی بلندپایه و گرانقدر، قائم‌مقام او در گروه تئاتر زمان بود. هنرکار از سالال ۱۳۸۰ خویشییدی در تئاتر زمان در کنار مهین اسکویی، سپس بعد از درگذشت او، به‌طور مستقل به آموزش بازیگری برپایه‌ی آموزه‌های استانیسلافسکی مشغول بوده است.

نشستی درباره جشن انجمن منتقدان

نشست خبری پانزدهمین دوره جشن بزرگ انجمن منتقدان و نویسندگان سینمایی ایران با حضور جعفر گودرزی، دبیر جشن و جمعی از اهالی رسانه برگزار شد و در آن گودرزی از این خبر داد که امسال در ۱۳ بخش، جوایز آکادمی تقدیم برگزیدگان خواهد شد. همچنین در این دوره از جشن، برای حسن پورشیرازی، فرشته صدرعرفایی و جواد طوسی، مراسم بزرگداشت برگزار خواهد شد. جعفر گودرزی در ادامه درباره فرآیند رأی گیری این رویداد بدین نکته اشاره کرد که فرآیند رأی گیری مانند گذشته به‌صورت آکادمیک و با همراهی همیشگی علی علایی انجام شده و بیش از ۱۰۰ منتقد در این رأی‌گیری شرکت کرده‌اند. او ادامه داد: برای نخستین‌بار پس از سال‌ها، داوری ما از مدار محدود جشنواره فیلم فجر فاصله گرفت. به همین دلیل سال گذشته اعلام کردیم که اگران سال سینمای ایران است و در این دوره حدود ۲۰۷ فیلم را داوری می‌کنیم که در سه سال گذشته اگران شدند، ما همه فیلم‌های بدنه سینما و هنر و تجربه را بررسی می‌کنیم. بالطبع با این وسعت نگاه، تعداد کانیدها خیلی بیشتر می‌شود. نامزدها از فردا به‌مرور اعلام می‌شوند و در هر بخش ۱۰ نفر ا معرفی خواهیم کرد. جشن پانزدهم منتقدان و نویسندگان سینما، شنبه ۳۱ خردادماه در تالار قلم کتابخانه‌ملی برگزار می‌شود.